مقاله حاضر با دیدگاهی تحلیلی - تاریخی به‌طور خلاصه به وقایع سیاسی، فرهنگی مصر پس از عثمانیان یعنی از زمان محمدعلی تا دهه هشتاد و سپس با تکیه بر منابع دست اول گروه‌های جهادی، به تبیین اندیشه‌ها وعقاید سلفیان جدید می‌پردازد. مقاله پیش رو که از سایت شفقنا انتخاب شده ،درصدد پاسخگویی به این سؤال است که چرا گروه‌هایی از مسلمانان انقلابی به «سلفیان تکفیری» شناخته شده‌اند.

سلفیان تکفیری چه کسانی هستند و چه عقائدی دارند؟

بخش اول

سعید عدالت نژاد

***سلفیان قدیم و جدید در بسیاری از مواضع نظری مشترکند، اما مهم‌ترین وجه تمایز سلفیان جدید کاربرد خشونت و اعتقاد راسخ به اندیشه «تکفیر» است.**

سلفیه، در تاریخ فرهنگ اسلامی لقبی معروف برای کسانی است که عقایدشان را به احمدبن حنبل (۲۴۱ ه) منسوب می‌کرده‌اند. [۱] روزگار احمدبن حنبل مصادف بود با شکل‌گیری عصر اول عباسیان (۱۳۲-۲۳۲ ه)، پیدایش حرکت‌های دینی و سیاسی، [۲] بالندگی برخی از علوم اسلامی [۳] و نهضت علمی ترجمه، [۴] اندیشه‌های سلفیه در قرن هفتم، با طرح مسائل کلامی بی‌سابقه از سوی ابن‌تیمیه [۵] (۶۶۱-۷۲۸ه) و شاگردش ابن‌قیم جوزی (۶۹۱-۷۵۱ه)، و در قرن دوازدهم از سوی محمد بن‌عبدالوهاب (۱۱۱۱-۱۲۰۶ه) احیا گردید. [۶] در قرن هفتم که دولت ممالیک بر سر کار آمد و قاهره را پایتخت خود قرار داد، [۷] تعالیم مذاهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی مورد توجه بود و تصوف و طریقت‌های صوفیانه روی در گسترش داشت. [۸] به‌علاوه، حملات مغولان و سقوط بغداد، سبب شده بود تا مرکز اندیشه اسلامی از آن پس به دمشق و قاهره منتقل شود. [۹] از میان بحث‌انگیزترین مباحث این دوره که ابن‌تیمیه به تردید و مجادله در آنها برخاست باید به تردید در اهمیت و احترام بیت‌المقدس نزد مسلمانان، شناخت خدا از طریق عرفان و تجربه شخصی و نیز به انتساب مغولان به اسلام و حرمت جهاد با آنان، اشاره کرد. [۱۰] عقاید وهابیت که در قرن دوازدهم در خارج از قلمرو امپراتوری عثمانی و طی توافقی بین محمدبن‌سعود و محمدبن‌عبدالوهاب ظهور کرد، مطابق مذهب حنبلی و افکار ابن‌تیمیه بود. شناخت خداوند بدون تخطی از حدود قرآن و حدیث، رؤیت خداوند در بهشت و عدم اعتقاد به عصمت نبی از جمله اعتقادات محمدبن عبدالوهاب بود [۱۱] تأثیر محمدبن‌عبدالوهاب در گسترش اندیشه‌های سلفیه به نحوی بود که پیروان وی به پیروی از ابن‌تیمیه، خود را سلفیه نامیدند. [۱۲] بدین ترتیب باید پیروان سلفیه، از احمدبن‌حنبل تا محمدبن‌عبدالوهاب را مربوط به دوران سلفیان قدیم دانست و تجزیه امپراتوری عثمانی را آغازی برای پیدایش زمینه‌های شکل‌گیری سلفیان جدید.

مبانی کلامی سلفیه

مهم‌ترین مبانی کلامی سلفیه را می‌توان در تبعیت از فهم و روش صحابه تابعان و محدثان قرن دوم و سوم، مخالفت با تأویل‌های کلامی - فلسفی در باب آیات قرآن و روایات، ایمان تام به ظواهر نصوص - هرچند معنای آنها فهمیده نشود - تقدم نقل بر عقل و توسعه مفهوم شرک و کفر خلاصه کرد. مهم‌ترین جنبه اجتماعی این گروه نوعی جزم‌گرایی فرقه‌ای است، به نحوی که فقط پیروان خود را فرقه ناجیه [۱۳] و قوم بر حق می‌دانند و دیگر گروه‌های مسلمان را باطل، گمراه و گاهی کافر و مشرک. سلفیان قدیم و جدید در بسیاری از مواضع نظری مشترکند، اما مهم‌ترین وجه تمایز سلفیان جدید کاربرد خشونت و اعتقاد راسخ به اندیشه «تکفیر» است.

سقوط امپراتوری عثمانی و آغاز تحولات مصر

امپراتوری عثمانی [۱۴] پس از شکل‌گیری در اواخر سده ۱۴ میلادی در نواحی مرزی آناتولی، در زمان سلیمان اول (۱۵۲۰-۱۵۶۶ م) به اوج قدرت خویش دست یافت اما پس از آن به سبب آشفتگی اوضاع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، رفته‌رفته در سده ۱۷ و ۱۸ رو به ضعف و زوال نهاد؛ [۱۵] شورش‌های مذهبی و اجتماعی و تأسیس برخی حکومت‌های خودمختار محلی و رواج اندیشه‌های نوخواهانه و اجرای پاره‌ای اصلاحات حقوقی، مدنی و سیاسی [۱۶] آغازیدن گرفت. قبول بعضی پیمان‌ها [۱۷] و وقوع جنبش‌های تجزیه‌طلبانه در سده‌های ۱۸ و ۱۹، سبب جدا شدن سرزمین‌های بسیاری از امپراتوری عثمانی شد. [۱۸] کشورهای آفریقایی به علت روابط نزدیک با اروپای جنوبی، دوری از مراکز اسلام و نفوذ اروپاییان، از نخستین نواحی عربی جدا شده از امپراتوری عثمانی بودند [۱۹] شمال آفریقا یعنی مصر و مغرب عربی (سرزمین‌های غربی مصر تا اقیانوس اطلس شامل لیبی، تونس، الجزایر و مراکش) به لحاظ سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این منطقه مهم اسلامی از آغاز اسلام تا زمان خلافت عثمانیان حوادث مهمی را از سر گذرانده است. [۲۰] اسلام از دروازه مصر وارد آفریقا شد و مصر همواره کانون پرورش اندیشمندان مذهبی اهل سنت و حافظ میراث ادبی و فرهنگی اعراب بوده است. [۲۱] حکومت مستقل مصر که توسط محمدعلی (۱۸۰۵م) آغاز شده بود تا ۱۹۵۲ ادامه یافت. در این زمان اوضاع آشفته داخلی و خارجی حکومت ملک فاروق، [۲۲] زمینه را برای کودتای نظامیان به رهبری سرلشکر محمد نجیب و سرهنگ جمال عبدالناصر [۲۳] فراهم و ملک فاروق را در ژوئیه ۱۹۵۲ ناچار به استعفا کرد [۲۴] در پی اصلاحات نظامی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اداری محمدعلی، [۲۵] اندیشه‌های نوینی در مصر پدید آمد و زمینه مساعدی برای فعالیت‌های روشنفکرانه دینی، اجتماعی و سیاسی افرادی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی (۱۸۳۹-۱۸۹۷)، محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵)، رشیدرضا (۱۸۶۵-۱۹۳۵)، سیدقطب (۱۹۰۳-۱۹۶۶) و حسن البناء (۱۹۰۶-۱۹۴۸) در واکنش به روند سکولار شدن جامعه مصر در این دوره فراهم شد. [۲۶] احساس از دست رفتن هویت اسلامی جامعه مصر در روند تغییرات اجتماعی - سیاسی، مهمترین انگیزه این اشخاص بود. از میان همه احزاب، انجمن‌ها و نهضت‌های اسلامی این دوره جماعت اخوان‌المسلمین که در ۱۹۲۸ تشکیل شد و به تعبیر برخی رهبران آن نهضتی سلفی [۲۷] است، اهمیت فوق‌العاده دارد. درباره این احزاب در منابع مختلف به اندازه کافی بحث شده است. [۲۸] اما تکیه اصلی این مقاله بر معرفی رویه گروه‌هایی است که از «اخوان» جدا شدند و برای احیای هویت اسلامی جامعه مصر به خشونت‌های دینی دامن زدند.

آغاز خشونت‌ها به نام دین در مصر

ظهور گروه‌های سلفی در مصر که گاهی گروه‌های «رفض» اسلامی [۲۹] خوانده می‌شوند، مربوط به اواخر دهه بیست تا دهه هشتاد میلادی است. اهداف عمده این گروه‌ها را، که بعدها در دیگر کشورهای عربی و نیز مناطقی مثل پاکستان و افغانستان هواداراني پیدا کردند، باید در این موارد خلاصه کرد: اصلاح جوامع مسلمان، احیای عظمت مسلمین، اتحاد سرزمین‌های عربی و بازگشت به خلافت عثمانی از طریق تمسک به قدرت و در مواردی به خشونت. [۳۰] اولین گروهی که از اخوان المسلمین جدا شد و رویه خشونت‌آمیز اختیار کرد، سازمان «شباب محمد» بود. این سازمان که به صورت مستقل از نیمه دوم دهه چهل وارد عمل شده بود، نقراشی پاشا را ترور کرد. سپس در همان دهه، گروه‌های دیگری ظهور کردند که همگی متکی بر حربه «تکفیر و جهاد» و پیرو اندیشه‌های اخوان المسلمین بودند. در ۱۹۵۸ نبیل بُرعی از اعضای اخوان، گروه «شباب مسلم» را تشکیل داد. در ۱۹۷۳ «تنظیم الجهاد» را علوی مصطفی و «تنظیم الفنیه العسکریه» را صالح سَریه بنا نهادند. یحیی هاشم نیز در ۱۹۷۵ سازمانی تأسیس کرد که معتقد به جهاد مسلّحانه علیه حکومت بود. سپس «تنظیم التکفیر و الهجره» به رهبری شکری احمد مصطفی در ۱۹۷۷ و «جماعه الجهاد الاسلامی» به دست محمد عبدالسلام فرج در ۱۹۷۹ ایجاد شد. [۳۱] پیدایش حرکت‌های اسلامی معاصر با شعار «لاحاکمیه الالله» در مصر آغاز شد. این شعار که در اندیشه اخوان المسلمین و دیگر گروه‌های دینی، شکل یک اصل اعتقادی استوار به خود گرفته بود، موجب بروز خشونت‌ها و تندروی‌هایی شد. نتیجه عملی این شعار آن بود که جماعت‌های دینی، زبان به تکفیر اعضای جامعه گشودند و معتقد شدند با دست یافتن به قدرت در جامعه می‌توانند حاکمیت خداوند را مستقر کنند. گروه صالح سریه از نخستین جماعت‌هایی بود که این اندیشه را پی گرفت. پس از آن، شکری مصطفی در کنار اندیشه حاکمیت، به طرح ایده جدید «هجرت» [۳۲] پرداخت. هجرت از «دار الحرب» «دار الکفر» به «دار الاسلام»، با هدف کسب آمادگی برای جهاد و دستیابی به قدرت مطرح شد. جماعت اسلامی جهاد نیز از گروه‌هایی بود که در امتداد اندیشه‌های صالح سریه حرکت می‌کرد و جهاد علیه حکومت کافر را هدف اصلی این سازمان می‌دانست. [۳۳] شناخت ولو کوتاهی از هر یک از این رهبران می‌تواند ما را به اندیشه‌های سلفیان جدید نزدیک‌تر کند. صالح سریه در شهر حیفا، از نواحی فلسطین به دنیا آمد و در ۱۹۷۱ در قاهره در رشته روان‌شناسی تربیتی دکتری گرفت. وی مدتی را به دلیل همکاری با حزب التحریر الاسلامی در زندان بود. در ۱۹۷۳ تنظیم الفنیه العسکریه را تأسیس کرد و در ۱۹۷۵ به اتهام اقدام علیه نظام حکومتی مصر، اعدام شد. [۳۴] شکری مصطفی در یکی از دورافتاده‌ترین نواحی کوهستانی حوالی اسیوط، در منطقه‌ای که محل امنی برای قاچاقچیان اسلحه و مواد مخدر محسوب می‌شد، متولد و در همان‌جا دوران کودکی و جوانی خود را گذراند. او تحصیلاتش را در رشته کشاورزی ادامه داد و در همین دوران بود که به علت انتشار اعلامیه‌های اخوان المسلمین به زندان افتاد و در ۱۹۷۷ در زندان اقدام به تشکیل گروه کرد. وی در ۱۹۷۸ به اعدام محکوم شد. [۳۵] محمد عبدالسلام فرج در بُحَیره، حوالی قاهره، متولد و بزرگ شد. او از دانشکده مهندسی برق قاهره فارغ‌التحصیل شد و به گروه‌های سرّی اسلامی پیوست. او با تعدادی از دوستانش در ۱۹۷۹ گروه جهاد اسلامی را بنیان نهاد. محمد سالم الرّحال اردنی، دانشجوی الازهر، کمال سعید حبیب، فارغ‌التحصیل دانشکده اقتصاد، محمد راشد، دانشجوی دانشکده کشاورزی قاهره، نعیم عبدالفتاح، تاجر شهر بولاق، از افرادی بودند که در شکل‌گیری سازمان جهاد اسلامی نقش داشتند. این گروه معتقد بود همه حاکمان جوامع اسلامی کافرند و باید آنها را کشت. آنها پس از ترور انور سادات در۱۹۸۱/۱۰/۶ حدود ۹ اقدام خشونت‌بار دیگر، با استفاده از سلاح گرم در قاهره و برخی نواحی آن صورت دادند. [۳۶] از کاوش در احوال رهبران و اعضای این گروه‌ها و توجه به شرایط نابسامان مصر نکات مهمی می‌توان نتیجه گرفت که در پدید آمدن خشونت‌هایی به نام دین مؤثر بوده است. اول اینکه محل زندگی این افراد، اغلب روستاهای کوچک و حومه شهرهای بزرگی چون قاهره است. این مناطق به علت فقر و کمبود امکانات زندگی و دوری از مراکز خدماتی، مراکز حاشیه‌ای محسوب می‌شود که محدودیت‌های زیادی را در مسائل تربیتی، فرهنگی و اقتصادی به خود دیده است. دوم غالب رهبران و اعضای اصلی جنبش‌های سلفی را دانشجویان و فارغ‌التحصیلان رشته‌های فنی مهندسی و رشته‌های غیر علوم اسلامی تشکیل می‌دادند، نه دانشجویان علوم اسلامی. این وضع در گروه‌های سلفی بعدی و رهبران آن مثل القاعده، بن لادن و ایمن الظواهری نیز دیده می‌شود. بنابراین می‌توان گفت شناخت آنان از اسلام در واقع بیشتر مکانیکی و ظاهری بوده و تمسک آنان به پاره‌ای از آموزه‌های دینی با هدف احراز هویت و به دست آوردن قدرت سیاسی همراه بوده است. نکته سوم، اهمیت نقش زندان‌ها در گسترش جنبش‌های تکفیری و گسترش خشونت‌ها را نباید نادیده گرفت. ترورهای انجام شده توسط بخش زیرزمینی اخوان‌المسلمین، بازداشت‌های گسترده دوران ناصری [۳۷] و اوج‌گرفتن خشونت‌های سیاسی و اجتماعی در گروه‌های اسلامی پس از دهه هفتاد، [۳۸] هریک به تنهایی کافی بود تا چندین هزار نفر از متهمان سیاسی را روانه زندان‌ها کند. در حقیقت زندان، محل مناسبی برای آشنایی و تبادل نظر رهبران و گروه‌ها با یکدیگر و مکانی برای تشکیل گروه‌های سرسخت‌تر، به‌منظور غلبه بر نظام حاکم محسوب می‌شد. تصمیمات و برنامه‌های سیاسی اقتصادی دولت در دهه هفتاد نیز نقش بسیار قابل‌توجهی در دامن زدن به نارضایتی‌ها و ایجاد خشونت دینی داشت. علاوه بر پیامدهای جنگ ۱۹۶۷، سیاست درهای باز اقتصادی در ۱۹۷۴ و صلح با اسرائیل در ۱۹۷۹ از جمله این تصمیم‌هاست. شرایط نامطلوب اقتصادی حاصل از سیاست درهای باز، با شکست مصر در جنگ وخامت بیشتری پیدا کرد. سرانجام پس از صلح مصر با اسرائیل، مبارزه سازمان‌یافته با نظام، از جانب گروه‌های اسلام‌گرای سلفی، شکل یک تکلیف واجب دینی به خود گرفت. [۳۹]

***پیدایش حرکت‌های اسلامی معاصر با شعار «لاحاکمیه الالله» در مصر آغاز شد. این شعار که در اندیشه اخوان المسلمین و دیگر گروه‌های دینی، شکل یک اصل اعتقادی استوار به خود گرفته بود، موجب بروز خشونت‌ها و تندروی‌هایی شد. نتیجه عملی این شعار آن بود که جماعت‌های دینی، زبان به تکفیر اعضای جامعه گشودند و معتقد شدند با دست یافتن به قدرت در جامعه می‌توانند حاکمیت خداوند را مستقر کنند.**

اصول اعتقادی سلفیان جدید

تحلیل اصول اعتقادی سلفیان جدید، در اینجا براساس میثاق‌نامه‌های این گروه‌ها در دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی است. این میثاق‌نامه‌ها که از جانب رهبران و برای تبیین خط مشی سیاسی، عقیدتی گروه‌ها صادر می‌شدند به‌همراه دفاعیه‌های اعضای آنان می‌پردازیم تا معلوم شود، چرا جماعت‌های سلفی جدید، به سلفیان تکفیری مشهور شده‌اند.

۱. تبعیت از سلف صالح

سلفیان قدیم، خود را مقید به تبعیت از سلف صالح می‌دانستند و سلف صالح در نظر ایشان، محدود به صحابه و تابعین یا پیروان ایشان می‌شد. در حالی که سلفیان جدید، مرز زمانی و عقیدتی صحابه و تابعین را شکسته و افکار خود را بیشتر به افکار و آرای ابن حنبل و ابن تیمیه مستند ساخته‌اند. اعاده خلافت اسلامی از پیامدهای اعتقاد به اندیشه پیروی از سلف است. خلافت از نظر ایشان موجب حراست از دین و دنیا می‌شود و این امر با اصل «الانقلابیه» تحقق‌یافتنی است. این اصل به معنای طرد کامل جوامع جاهلی است. به موجب اصل الانقلابیه، که به معنای ایجاد تغییر در عرصه‌های مختلف زندگی است، همه سازمان‌ها و جوامع ملی و بین‌المللی امروزی به دلیل اتخاذ مبانی غیراسلامی در حوزه‌های اعتقادی، اخلاقی و تشریعی، جاهلی به‌شمار آمده شایسته طرد تلقی می‌شوند. [۴۱] کمال السعید حبیب، از رهبران الجهاد، در میثاق‌نامه «الاحیاء الاسلامی»، تاریخ اسلام را از جهت وابستگی جامعه به اسلام و بهره‌گیری نظام حاکم از دستورات الهی، به چهار مرحله تقسیم می‌کند. [۴۲] وی در این تقسیم‌بندی، جامعه دوره خلفای راشدین را به‌عنوان مرحله اول و نمود کاملی از نظام زنده اسلامی می‌داند. در مرحله دوم، نخستین گسست‌ها بین جامعه و روش اسلام بروز کرد و رهبری سیاسی از رهبری فکری جدا شد و تحول حقیقی جامعه به سوی جاهلیت، که همان تبدیل خلافت به سلطنت بود آغاز شد. در مرحله سوم، که پس از سقوط خلافت عثمانی آغاز می‌شود، جامعه به‌کلی از روش و اندیشه اسلامی فاصله گرفت، و دوره‌ای که ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم، مرحله چهارم تاریخ اسلام است که گروه‌هایی از مردم فریاد بازگشت به جامعه اسلامی را سر می‌دهند. [۴۳] وی می‌گوید: «ما خواهان بازگشت به بهترین مرحله تاریخ هستیم، روزگار هماهنگی بین جامعه و اسلام، دوره تلاش برای نجات عالَم از اندیشه‌های جهل و جاهلیت. ما باید به اسلام خالصی که بشریت چهارده قرن پیش در آن می‌زیست، بازگردیم». [۴۴] بنابراین، بازگشت به اسلام زمان پیامبر و صحابه و تبعیت کردن از ایشان در همه شئون زندگی، تنها راه احیای اسلام تلقی می‌شود. در سخن از جامعیت و شمول اصل «پیروی از سلف» در اندیشه سلفیه، گفتنی است که ایشان بر این نظرند که با اجرای شیوه‌های آموزشی و اعمال اسلوب‌های نظامی و قضایی دوران سلف در عصر حاضر، می‌توان اسلام را احیا کرد. در ادامه مقاله به مواردی از این دست به صراحت اشاره خواهد شد. صالح سریه در مقدمه رساله الایمان، [۴۵] کاربرد روش‌های عقلانی و فلسفی در فهم کتاب و سنت و گسترش فرق و مذاهب سیاسی پس از عصر خلفای راشدین را نتیجه دور شدن از مسیر سلف در فهم کتاب و سنت و اختلاف دانشمندان در مسائل اعتقادی می‌داند، اختلافاتی که بیشتر حول محور صفات خدا و تأویل آنها، مسئله قضا و قدر، قضیه خلق قرآن و مرتکب گناه کبیره رخ داد. [۴۶] صالح سریه حتی در مسائل تفسیر و علوم قرآن نیز معتقد به پیروی از سلف است. او توصیه می‌کند که بین انسان و قرآن نباید هیچ «مانعی» باشد بلکه بساطت و سادگی قرآن، وجود هرگونه تفسیری را نفی می‌کند. [۴۷] وی تفاسیر فقها و صوفیه را نمی‌پذیرد و بر این باور است که ایشان اسرار و رموزی را برای آیات قرآن بیان می‌کنند که با ظاهر آنها تناسب ندارد. وی تفسیری را می‌پذیرد که مبتنی بر زبان عربی ساده، احادیث نبوی یا منطبق بر فهم عصر اول باشد. [۴۸] وی معتقد است: «در تفسیر حقیقی قرآن باید به تنفیذات و فهم عصر اول به دلیل دسترسی آنان به نقل صحیح اعتماد کنیم و برای این منظور تفسیر ابن‌کثیر بهترین تفسیر است». [۴۹] در اندیشه شکری مصطفی، دیگر رهبر سلفی، تبعیت از سلف صالح منحصر به امور اعتقاد نیست بلکه در امور نظامی هم باید تابع سلف صالح بود. وی با تکیه بر تعدادی از احادیث منقول از پیامبر، که معنای ظاهری آن حاکی از کاربرد شمشیر در جنگ بین مؤمنان و کفار است و با کنایه زدن به ابزارهای جدید جنگی سعی دارد اثبات کند که بنابر سخن پیامبر، مؤمنان باید در جنگ‌ها از ابزارهای ابتدایی استفاده کنند. به نظر می‌رسد روش ظاهرگرایی در فهم متون و تبعیت محض از سلف صالح باعث شده تا شکری از وجود بعضی کلمات نظیر «الخیل، إرموا و إرکبوا، رباط الخیل، السهام، الصف، السیف، النبل» در متون اسلامی، چنین برداشتی داشته باشد. [۵۰] در واقع شکری از یک طرف تصور کرده که چون در جنگ‌های الکترونیکی و پیشرفته امروزی جایی برای اسب و تیر و شمشیر و صف بستن نیست و از آنجا که زبان عربی و توانایی پیامبر در سخنوری، این امکان را ایجاد می‌کرد که پیامبر کلمه عربی «اسلحه» را جایگزین این کلمات کند، پس می‌توان نتیجه گرفت که مراد این متون از جنگ، همان جنگ‌ها به سبک قدیم است. [۵۱] او حدیثی از پیامبر نقل می‌کند که: «نظام جنگی دو لشکر همانند نظام قدیم، یعنی «نظام صف» خواهد بود. لشکرها مقابل یکدیگر صف می‌بندند آن‌چنان که برای نماز مرتب می‌شوند». پس از آن تأکید می‌کند که نظام صفی، مناسب جنگ‌ها و سلاح‌های جدید نیست. [۵۲] محمد عبدالسلام فرج، رهبر جماعه الجهاد، رساله الفریضه الغائبه را براساس فتاوی ابن تیمیه (۷۲۸ ه) و تفسیر ابن‌کثیر (۷۴۴ ه) نگاشت. فرج در این رساله با تکیه بر احادیث منسوب به پیامبر اکرم و غالباً روایاتی منقول از ابوهریره و ابن عباس و گاهی با استناد به آرای کلامی ائمه چهارگانه اهل سنت سعی می‌کند پایبندی خود را به اسلافش نشان دهد. فرج مهمترین سخنانش را در ذیل موضوعاتی مثل «دارالکفر و دارالاسلام، ارتداد حاکمان عصر، مقایسه بین حاکمان مغول و حاکمان عصر، حکم کمک به افراد مرتد، حکم مسلمانان فراری از لشکر تاتار، احکام جنگ با مغولان، مجازات ترک جهاد و شبهات فقهی درباره جهاد با مغولان» مطرح کرده است. [۵۳]

*** سلفیان قدیم، خود را مقید به تبعیت از سلف صالح می‌دانستند و سلف صالح در نظر ایشان، محدود به صحابه و تابعین یا پیروان ایشان می‌شد. در حالی که سلفیان جدید، مرز زمانی و عقیدتی صحابه و تابعین را شکسته و افکار خود را بیشتر به افکار و آرای ابن تیمیه مستند ساخته‌اند. اعاده خلافت اسلامی از پیامدهای اعتقاد به اندیشه پیروی از سلف است.**

***سلفیه، در تاریخ فرهنگ اسلامی لقبی معروف برای کسانی است که عقایدشان را به احمدبن حنبل (۲۴۱ ه) منسوب می‌کرده‌اند. اندیشه‌های سلفیه در قرن هفتم، با طرح مسائل کلامی بی‌سابقه از سوی ابن‌تیمیه و شاگردش ابن‌قیم جوزی و در قرن دوازدهم از سوی محمد بن‌عبدالوهاب احیا گردید.**

روش‌های عقلی بود. روش‌های عقلی در فهم کتاب و سنت فقط بعد از ورود فلسفه یونانی، هندی و فارسی به زبان عربی، باب شد؛ در حالی که صحابه مطالب و مسائل دینی را با ایمان و تسلیم و بدون تعمق و تحقیق می‌پذیرفتند. [۵۵] وی ملائکه، شیاطین و جن را متعلق به عالم غیب می‌داند که دانش انسان، افزون‌تر از آنچه در کتاب و سنت وجود دارد، بدانها نمی‌رسد. بحث کردن از این مطالب، خارج از حیطه کتاب و سنت، باطل و بی‌فایده و بدعتی شایسته مبارزه است. [۵۶] از نظر صالح سریه، یکی از مشکلاتی که پس از قرن سوم تا زمان حال گریبانگیر علمای اسلام شده، غفلت از سخنان رسول‌الله و اعتماد به رأی رجال دین است. [۵۷] او آثار فقها، اصولیان، مفسران و صوفیان را مملو از احادیث موضوعی (جعلی) می‌داند و راهی که برای خروج علوم اسلامی از این انحطاط پیش‌پا می‌نهد، فقط بازگشت به احادیث پیامبر (ص) می داند: [۵۸] «نمی‌توان به اسلام حقیقی بازگشت مگر با رجوع به قرآن و حدیث نبوی. کتاب و سنت به شعاری بی‌معنا تبدیل شده است؛ زیرا افرادی که این شعار را می‌شناسند کاملاً از سنت غفلت کرده‌اند. ما ناچاریم کتاب و سنت را در کنار هم مطالعه کنیم و سیره را به‌عنوان الگو آموزش دهیم». [۵۹] شکری مصطفی، رهبر جماعه التکفیر و الهجره، در «میثاق‌نامه خلافت» [۶۰] معنای «حق و باطل» را چنین تبیین می‌کند. خدای تعالی برای نصرت دینش، صراط مستقیم را قرار داد و تقدیری بهتر از این نبود. خداوند همه اشیا را به حق آفرید و هر دستوری که داد نیز برحق بود. او در هیچ کار باطلی وارد نشد و هیچ‌یک از فرمان‌های او بیهوده نیست. شکری سپس برای تأیید سخنانش آیات زیر را می‌آورد. [۶۱] «و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار»؛ [۶۲] «ما خلقنا هما الا بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون»؛ [۶۳] «هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا»؛ [۶۴] «ان وعدا... حق»؛ [۶۵] «کذلک حقت کلمت ربک علی‌الذین فسقوا انهم لا یومنون». [۶۶] شکری در ادامه بحث «حق و باطل»، با بیان معانی لغوی، اصطلاحی، قدری و تکلیفی «حق»، به سخن گفتن از تلاوت قرآن می‌پردازد. [۶۷] تلاوت قرآن از نظر او امری است به‌حق و برای حق، زیرا شنونده را از شرایط و وقایع آینده مطلع می‌کند. تلاوتی که شنونده را از آینده آگاه نکند بی‌فایده است. شکری با اعتقاد به وعده‌های الهی درباره نصرت مؤمنان و غلبه نظامی بر کافران به وسیله ابتدایی‌ترین ابزارهای جنگی، هرگونه تأویلی در این زمینه را رد می‌کند. او وجود سلاح‌های جدید را به دیده انکار می‌نگرد و با تکیه بر روایاتی منقول از پیامبر، از نبرد بزرگی بین مؤمنان و کافران در آخر الزمان خبر می‌دهد و معتقد است این نبرد نیز با ابزارهای جنگی زمان پیامبر اتفاق می‌افتد. او با تفسیر شمشیر و سنگ، به بمب و توپ نظامی، مخالف است و برخلاف دیگران دجال را نماد شر، عیسی را نماد خیر و یأجوج و مأجوج را نماد قحط نمی‌داند. وی می‌گوید نباید اسب‌هایی را که پیامبر حتی از رنگشان در آخرالزمان خبر داده، به تانک تعبیر کرد. [۶۸] شکری با تمسک به معنای لفظ «اُمی» در آیه «هو الذی بعث فی الامیین رسولا...» [۶۹] می‌گوید: «پیامبر «امی»، پیشاپیش این امت قرار دارد، بهترین امتی که برگزیده شده تا قرآن کریم را بیان کند. کسانی که می‌خواهند لفظ «الامیه» را به غیر از معنای ظاهری آن تأویل کنند، بدانند که ما امت «امی» هستیم؛ نه نوشتن می‌دانیم و نه حساب کردن. معنای لفظ «الامیه» در کتاب‌های لغت، ناتوانی از نوشتن و حساب است، چنانکه در القاموس المحیط بیان شده: «امی» کسی است که نمی‌نویسد، یا از روز تولد نوشتن نیاموخته و همچنان برهمین حال باقی مانده است.» [۷۰]

۳. تأکید بر نقل و مخالفت با علم و دانش جدید :

سلفیان برای عقل و تفسیر عقلی به معنای جامع کلمه، شامل همه دانش‌های جدید، اهمیتی قائل نیستند و به لحاظ روشی ،منقولات دینی و احکام شرعی را بر داده‌های علمی و عقلی مقدم می‌دارند. در نظر آنان علم و عقل هنگامی مفیدند که در جهت شرع باشند. به عبارت دیگر، علوم مختلف باید انسان را برای آخرت و انجام امور معنوی آماده کند. در این دیدگاه، دانش‌های عقلی بشری «فتنه» اند، زیرا انسان را از خداوند بی‌نیاز می‌کنند؛ قبل از هر چیز، عبادت و پرستش خداوند اهمیت دارد و پس از آن تعلم و تعقل در حد ضرورت. حاصل کاوش در نظرات و آرای صالح سریه، چیزی جز تثبیت و تقویت مبنای فوق نیست. وی با تأکید بر اینکه یکی از اصول اسلام، ایمان به تقدیر است (یعنی هر خیر و شری که به انسان می‌رسد به خواست خداوند است)، می‌گوید: پس از قرون سه‌گانه نخست، اعتقادات مسلمانان به سمت بحث‌های فلسفی درباره جبر و اختیار کشیده شد ولی ما این جدل بیزانسی یا عقل یونانی را که مسلمانان را به فرق مختلف تقسیم کرد نمی‌پذیریم، چراکه انسان در هر دو حالت جبر و اختیار باید دستورات الهی را اجرا کند. [۷۱] در پرتو همین مبنا، معیار درست در تفسیر قرآن و چگونگی ایمان به آخرت نیز توصیف می‌شود: «تفسیر حقیقی قرآن این است که کلمات متشابه یا آیاتی را که دارای موضوع واحدند، گرد آوریم، یعنی تفسیر قرآن با قرآن». [۷۲] صالح سریه در هیچ‌یک از مسائل معرفتی و دینی، جایگاهی برای تعقل و اندیشه منطقی قائل نیست: «مراد از ایمان به آخرت، قانع‌سازی منطقی نیست، زیرا قانع‌سازی منطقی و استدلال علمی ایمان نامیده نمی‌شود و صاحبش را از کفر خارج نمی‌کند. ایمان به آخرت یعنی یقین کردن به حقیقت بهشت و جهنم». [۷۳] شکری مصطفی نیز به تقدم نقل بر عقل، پایبند است. شکری از علم، تعبیر به «فتنه» می‌کند و علم را سبب سرکشی و طغیان و بی‌نیازی بشر معرفی می‌کند. شکری تفسیر سوره علق را که اولین‌بار بر پیامبر نازل شده، ناظر و بیانگر سیر شکل‌گیری این فتنه می‌داند. از دیدگاه وی، خداوند در این سوره با نام خویش «اقرا باسم ربک»، بندگان را به یادگیری چیزهایی که منجر به عبادتش شود فرا می‌خواند «علم الانسان ما لم یعلم» ولی بندگان به واسطه فتنه علم، از عبادت و پیمودن مسیر حق منحرف شدند: «کلا ان الانسان لیطغی ان رءاه استغنی». [۷۴] او تصریح می‌کند علمی که خداوند برای بشر قرار داده تا طغیان نکند و دانشی که پیامبر بر هر مسلمانی واجب کرده همانا دانش آخرت است و مقصودش عبادت پروردگار. [۷۵] شکری مصطفی با تأکید بر سیره پیامبر، پرداختن به هرگونه دانشی را نافع نمی‌داند و مسلمانان را فقط به بندگی و عبادت الهی فرا می‌خواند. او علم‌آموزی را به نحوی می‌پذیرد که قطعاً به سود آخرت باشد: «محمد و اصحابش که شب‌ها را به عبادت و روزها را به تلاش در راه خدا می‌گذراندند، آیا نمی‌توانستند به دانش طبیعیات و ریاضیات، کاوش در فضا و یا ساختن تمدن جدید بپردازند». [۷۶] «من معتقدم مسلمانان در درجه اول، قبل و بعد از هر چیز، بندگان خدا هستند. علم و دانش‌اندوزی نزد مسلمانان برای نفس علم نیست، بلکه آنان از این طریق خودشان را برای آخرت آماده می‌کنند نه دنیا. اینان به قدر ضرورت می‌آموزند، چراکه یادگیری بیش از ضرورت، برای غیرخدا خواهد بود». [۷۷] شکری مصطفی در «میثاق‌نامه خلافت»، جایی که خبر از پیروزی‌های نظامی آینده مسلمانان می‌دهد، حدیثی را از پیامبر نقل می‌کند. مفهوم حدیث این است که «جنگی بین مسلمانان و رومیان روی می‌دهد که سه شبانه‌روز به‌طول می‌انجامد و هیچ‌یک از طرفین، غالب نمی‌شوند تا اینکه در روز چهارم، پیروزی نصیب مسلمانان می‌شود.» [۷۸] آنگاه شکری با شعف می‌گوید: «وسایل برقی و سلاح‌های جدیدی که شب و روز را تشخیص نمی‌دهند، کجایند؟ خودروهای جنگی، دستگاه‌های الکترونیکی و ابزارهای خبررسانی و اطلاعاتی کجایند؟» [۷۹] عبدالسلام فرج نظر برخی را که معتقدند طلب علم هم نوعی جهاد است، نمی‌پذیرد و تنها امر واجب را «جهاد و قتال» می‌داند. او از علم به «اقل السنن و المستحبات» تعبیر می‌کند و تقابل علم و جهاد را تقابل واجب عینی و «واجب کفایی» می‌داند. [۸۰] وی مجاهدین غیر دانشمند بسیاری را که از زمان پیامبر تاکنون سبب عزت و نصر اسلام شده‌اند، بر دانشمندان الازهر برتری می‌دهد؛ چراکه بر این نظر است که هنگام هجوم ناپلئون به مصر، دانش علمای الازهر سودی نبخشید، پس برنده‌ترین سلاح برای رویارویی و مقابله با کفار، جهاد است، نه علم. وی درصدد تحقیر قدر و ارزش علم و علما نیست بلکه نظرش این است که نباید فرایض الهی را با پرداختن به اموری مثل طلب علم، ترک کرد. فرج سخنش را با آیه چهاردهم سوره توبه [۸۱] به پایان می‌برد. [۸۲]

پانوشتها در دفتر روزنامه موجود است.

تلازم عقلانیت با حقانیت از نگاه امام حسین (ع)

■ محمدمهدی رشادتی

امام حسین(ع) فرمود: «لایکمل العقل الا باتباع الحق» عقل انسان جز با پیروی از حق، کامل نمی‌شود. (فرهنگ سخنان امام حسین(